

صراط

صراط

صراط

صراط

صراط

صراط

در حوزه‌های علمی، دروس علم با پیشرفت‌های جدید راه داده نشد. دنبال این باید گشت که چرا در دهه‌های این قرن و قرن گذشته، فراگرفتن دانش‌های غیردینی – همین علوم رایج که قبل از آن در حوزه‌ها تعلیم و تعلم می‌شد - در حوزه‌ها نیامد و چرا علما که خود متفکران و وزات و صاحبان همین علوم در دوره‌های گذشته بودند، آنها را طرد

نگداشتند علوم جدید به حوزه‌ها بیاید

کردند؟ دو مؤثر و عامل وجود داشت و هر دو مربوط می‌شد به اینکه غربی‌ها متصدی و صاحب علم و دانش طبیعی در محیط عالم شده بودند.این دو مؤثر، یکی این بود که علمای دین، علمی را که به وسیله دشمنان دین و کفار می خواست ترویج بشود، با چشم بدبینی نگاه و طرد می کردند.عامل دوم این بود که همان دشمنان و همان کفار، حاضر نبودند علم را که در اختیار آنها

مجسمه آزادی در نیویورک

اسلام جایگزین ایدئولوژی

بررسی راهکار برون رفت از سراب غرب در اندیشه داوری اردکانی



■ **حسین روحانی**

رضا داوری اردکانی، فیلسوف برجسته ۸۴ ساله ایرانی، همچون بسیاری از فلاسفه همراه و همگام با جریان انقلاب اسلامی، تقد‌های جدی مبنایی و

زیورکردی نسبت به ماهیت غرب داشته و در آینده آن تشکیک می کند.وی همانند اغلب همرزمانش در سننگر فلسفه تا حدودی از تفکرات مار تین هایدگر نیز تأثیر پذیرفته است اما داوری اردکانی علاوه بر تلاش برای بازنمایی افول غرب از منظر فلسفی، در تلاش است تا حدودی از افق آینده پس از غرب را نیز در نوشته‌های خود به تصویر بکشد و نقش انقلاب اسلامی را در پیچ تاریخی افول تمدنی غرب نمایش دهد.

■ **افول غرب از منظر داوری**

داوری، تمدن غربی را تمدنی می‌داند که شاید قرن‌ها دوام بیابود اما این تمدن دیگر آینده‌ای ندارد. اکنون این تمدن به پرامپتد تفکر رسیده است (داوری ۱۳۸۲: ۴۹). وی از پایان تاریخ غربی سخن می‌گوید و نه پایان مطلق تاریخ و می‌نویسد: «من معتقد نیستم که وضع تجدد، پایان تاریخ باشد و کمال بشر در کمال تاریخ غربی محقق شود، بلکه فکر می‌کنم معمولاً کسانی که از پایان تاریخ سخن می‌گویند، پایان تاریخ غربی را با پایان تاریخ اشتباه می‌گیرند» (داوری، ۱۳۹۱: ۱۷۰) پایان غرب با پایان فلسفه در ارتباط است، چراکه فلسفه با تاریخ غرب پیوسته است تا این تاریخ وجود دارد فلسفه هم هست.

البته پایان فلسفه به معنای تعطیلی تفکر نیست. داوری در این خصوص می‌نویسد: «وقتی می‌گویند فلسفه در یونان تأسیس شده است، مراد این نیست که پیش از سقراط و پرامپتدس تفکر نبوده است. فلسفه با تاریخ غرب پیوسته است و تا این تاریخ وجود دارد، فلسفه هم هست. به این جهت مهم نیست که دکارت و کانت در چه مسائلی با هم اختلاف دارند و در کجا سخن این درست است و در کدام بحث دیگری حق دارد، اینها در تفکر و با تفکر طرح عالم جدید را در انداختند.» (داوری، ۱۳۷۸: ۱۴)

مراد داوری از پایان فلسفه همان پایان متافیزیک است که هایدگر بیان کرده است و مراد از تفکر همان چیزی است که هایدگر در شعر سرای می‌گیرد (نصری، ۱۳۹۰: ۲۹۶). داوری که غرب را با ویژگی‌هایی چون دوره غروب

تفکر و غربت انسان و اسیر تکنیک معرفی می‌کند، به این سؤال اساسی رهنمون می‌شود که سرنوشت غرب در دامن تاریخ بشریت چه خواهد شد و مغرب زمین به کدام عاقبت دچار می‌شود؟ داوری در پاسخ به این سؤال خاطر نشان می‌کند متفکران غربی، کار فلسفه را تمام شده پنداشتند و عصر حاضر را عصر برزخ نام نهادند که دیگر امیدی به آینده نیست (داوری، ۱۳۶۷: ۱۱۸). داوری در جای دیگر می‌افزاید: «دوره غروب و تاریخ غروب تفکر قدسی و غرب انسان به پایان می‌رسد.» (داوری، ۱۳۷۷: ۳۲) بدین گونه است که داوری هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی‌دهد که مدرنیته با نیاید، هر چند زمان آن را نمی‌توان تعیین کرد اما نشانه‌های این پایان، قابل شناسایی و بررسی است(داوری، ۱۳۷۵: ۱۱۲).

از مهم‌ترین نشانه‌های افول غرب، وقوع و بروز تفکر پست مدرن در غرب است که تشکیک در اصول و مبادی و مدرنیته را آغاز کرده است. داوری در این خصوص می‌نویسد: «اکنون، نویسنده و فیلسوف پست مدرن

اندیشه



بود، به داخل حوزه‌های علمیه – که مرکز دین بود – راه و نفوذ بدهند. هر دو از یکدیگر گریزان و با یکدیگر دشمن بودند و علت اصلی هم این بود که در همه جای عالم و از جمله در کشورهای اسلامی، علم در دست سیاست‌های ضد دین یک ابزار بود.

بیانات رهبری در دیدار جمعی از دانشجویان و طلاب ۶۸/۹/۲۹

آیت‌الله العظمی آية الله العظمى الخميني

این متفکر تجددستیز، انقلاب ایران را انقلابی می‌داند که به تمام انقلاب‌های عصر مدرن که از انقلاب ذهنیت الهام گرفته‌اند پایان خواهد داد. او در این خصوص می‌نویسد: «اگر قومی، زنجیر این سیاست زدگی را سست کند، در آستانه انقلابی قرار می‌گیرد که بالذات با انقلاب‌های دوره جدید متفاوت است. انقلاب فرانسه و تمام انقلاب‌های بعد از آن و حتی انقلاب‌های ملی و ضد استعماری ممالک تحت استیلا برای استقرار و تحکیم و تحقق حقیقت غرب بوده است اما انقلاب دیگری هم هست که غرب را متزلزل می‌کند و چون بسط یابد، آن را واژگون و سرنگون می‌سازد. با این انقلاب ممکن است بشر عهد گذشته و فراموش شده را تجدید کند و به اعتباری بنای عهد جدیدی گذاشته شود. این انقلاب دیگر تحقق فلسفه نخواهد بود و با آن افق دیگری گشوده خواهد شد که در آن بشر نه فقط جرئت می‌کند در باب لوازم دوره جدید و همچنین در باب تکنیک که طاغوت بزرگی عالم کنونی است پرسش کند، بلکه شاید نیازی به این پرسش نداشته باشد. آزمایش انقلاب اسلامی ما بسیاری چیزها را روشن خواهد کرد» (داوری، ۱۳۶۱: ۱۳۱).

داوری بر این نکته اصرار می‌ورزد که نباید عالم غروب تفکر و غربت انسان و اسیر تکنیک معرفی می‌کند، به این سؤال اساسی رهنمون می‌شود که سرنوشت غرب در دامن تاریخ بشریت چه خواهد شد و مغرب زمین به کدام عاقبت دچار می‌شود؟ داوری در پاسخ به این سؤال خاطر نشان می‌کند متفکران غربی، کار فلسفه را تمام شده پنداشته‌اند و عصر حاضر را عصر برزخ نام نهاده‌اند که دیگر امیدی به آینده نیست

امیدهایی در آن می‌بیند و می‌گوید: «آنچه اکنون به نظر می‌رسد این است که پست مدرن برای کشورهای جهان سوم، اگر رهاور دظواهر مثبت ندارد اثر منفی هم خواهد داشت و احتمالاً ما را مهبای آینده می‌کند.» (داوری، ۱۳۷۵: ۱۱۰)

البته باید به این نکته اشاره کرد که در سالیان اخیر از هجمه داوری به تکنیک غربی و شدت نگاه هاید گری او کاسته شده است. او در جایی می‌گوید: «ما نمی‌توانیم از توسعه تکنیکی روی برگردانیم و علم تکنولوژیک را رها کنیم، بلکه برای رسیدن به درجات عالی لازم است از علم زدگی و تکنیک زدگی رها شویم.» (داوری، ۱۳۷۹: ۴۹) وی همچنین در جای دیگری می‌افزاید:

«مادامی که، حاکمیت تکنیک یعنی تسلط مدرنیته بر غرب وجود دارد، نیاز به فناوری در کشوری مثل ایران باقی است. انقلاب ما برای رسیدن به کمال منتظر تمدن جدید نبوده است، اما تا زمانی که غرب آغاز به فرو ریختن از باطن نکند، ما نه فقط از تکنولوژی و علم و علم تکنولوژیک اعراض نمی‌کنیم، بلکه جدا علم جدید فرا می‌گیریم» (داوری، ۱۳۶۱: ۲۳۷).

داوری که بارها در آثار خویش، غرب را به مثابه یک کل یکپارچه می‌کند، در برخی از آثارش از دیدگاه‌های انقلابی پیشین خویش فاصله می‌گیرد و می‌نویسد: «ایران برای بقای خود به فناوری جدید اثبات‌گرا نیازمند است، اما استفاده از آن باید به دستیابی به مقاصد پست اما ضروری دنیوی منحصر شود، چون در غیر این صورت سلطه تکنولوژی دوباره بر قرار خواهد شد» (داوری، ۱۳۷۳: ۹۹).

داوری در تکمیل اظهارات خویش می‌افزاید: «تکنیک مدرن ایجاد شده است، اما ملل دیگری که در آفرینش آن دخالت نداشته‌اند، می‌توانند از تجربه اروپا استفاده کنند و علم و تکنولوژی جدید را اخذ و تصاحب کنند. به عبارت دیگر، باید بین ایجاد تکنولوژی و اقتباس آن تمایز قائل شد. اندیشه عرفانی ایرانی آ بشیرت را از وسایل رفاهی‌ای که تکنولوژی فراهم آورده محروم نمی‌کند، بلکه بشر را از اسارت تکنولوژی و اشیاء می‌رهاند.» (داوری، ۱۳۶۷: ۱۲۲-۱۴۱).

■ **راهکار داوری جهت گذار از تجدد**

داوری، جزو اندیشمندانی است که انتقادات شدیدی را متوجه تجدد می‌کند و بر این باور است که از مسیر تجدد نمی‌توان به فلاح و رستگاری دست یافت. او در باب

۱۳۵۷: ۱۴۱). داوری معتقد است که تفکر باید از قید تکنیک رهایی پیدا کند. او خاطر نشان می‌کند: «اگر تفکر از بند تکنیک نجات یابد، می‌تواند از بیشتر موقفت‌ها و پیشرفت‌هایی

که در علم و تکنیک به دست آمده است، برخوردار شود. وقوع این امر در عالم کنونی و با رأی و عقل معمولی، وهم و سودایی بیش نیست» (داوری، ۱۳۶۷: ۱۴۵-۱۴۱). این فیلسوف ایرانی، معتقد است نیروی تفکری که به غرب، قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داده است به پایان رسیده است و غرب کم‌کم مستعد انقلاب می‌شود (داوری، ۱۳۶۷: ۱۷۰). داوری، در خصوص راهکار خویش جهت گذار از غربزدگی می‌نویسد: «پاسخ من بسیار کوتاه است؛ انقلاب بزرگ، گشایش عالم عدل از اصطلاحات بر ساخته من نیست، بلکه امید دردمندان و دینداران است» (داوری، ۱۳۷۵: ۱۱۴). داوری، از انقلاب اسلامی به مثابه راه‌حلی بنیادین جهت غلبه بر تجدد دفاع می‌کند و این انقلاب را واکنشی در مقابل غربزدگی

و نشانه‌ای از پایان عهد امپریالیسم و استیلای غرب و آغاز عهد تازه‌ای توصیف می‌کند که در آن دین باید آتش فاجعه غربزدگی را خاموش کند (داوری، ۱۳۵۹: ۲۲-۲۲). داوری، انقلاب اسلامی را تجدید عهد با خدا توصیف می‌کند و می‌نویسد: «انقلاب اسلامی ما، باید ندای بازگشت به صدر و تجدید عهد را در دهد و این تجدید عهد مستلزم شکستن عهدی است که در غربزدگی بسته‌ایم... ما به خدا پناه می‌بریم و در بستن عهد آینده از او یاری می‌خواهیم و این عهد، بشرِ آینده و آینده بشر خواهد بود» (داوری، ۱۳۵۹: ۲۳).

این متفکر تجددستیز، انقلاب ایران را انقلابی می‌داند که به تمام انقلاب‌های عصر مدرن که از انقلاب ذهنیت الهام گرفته‌اند پایان خواهد داد. او در این خصوص می‌نویسد: «اگر قومی، زنجیر این سیاست زدگی را سست کند، در آستانه انقلابی قرار می‌گیرد که بالذات با انقلاب‌های دوره جدید متفاوت است. انقلاب فرانسه و تمام انقلاب‌های بعد از آن و حتی انقلاب‌های ملی و ضد استعماری ممالک تحت استیلا برای استقرار و تحکیم و تحقق حقیقت غرب بوده است اما انقلاب دیگری هم هست که غرب را متزلزل می‌کند و چون بسط یابد، آن را واژگون و سرنگون می‌سازد. با این انقلاب ممکن است بشر عهد گذشته و فراموش شده را تجدید کند و به اعتباری بنای عهد جدیدی گذاشته شود. این انقلاب دیگر تحقق فلسفه نخواهد بود و با آن افق دیگری گشوده خواهد شد که در آن بشر نه فقط جرئت می‌کند در باب لوازم دوره جدید و همچنین در باب تکنیک که طاغوت بزرگی عالم کنونی است پرسش کند، بلکه شاید نیازی به این پرسش نداشته باشد. آزمایش انقلاب اسلامی ما بسیاری چیزها را روشن خواهد کرد» (داوری، ۱۳۶۱: ۱۳۱).

داوری بر این نکته اصرار می‌ورزد که نباید عالم غروب تفکر و غربت انسان و اسیر کنونی سر جای خود باقی بماند و اسلام به آن زائد شود، بلکه بر عکس با بسط انقلاب اسلامی هرچه در عالم کنونی اعز از علم حقوق، سیاست و تکنولوژی وجود دارد، ماده مستعد قبول صورت اسلام شود؛ نه اینکه شرایط و اشیاء عالم کنونی ثابت و باقی بماند و اسلام به آن ضمیمه شود (داوری، ۱۳۶۱: ۲۶۲).

به نظر داوری، ایدئولوژی‌های موجود نمی‌توانند راه آینده را بگشایند. بنابراین اندیشمندان، باید از این ایدئولوژی‌ها فراتر روند. داوری، براین باور است که نه تنها دفاع از لیبرالیسم و تجدد که مخالفت با آن نیز عین ایدئولوژی است (داوری، ۱۳۷۵: ۱۳۹). در نگاه داوری، «متفکر حقیقی،

عوارض و پیامدهای منفی تجدد می‌نوسد: «اگر پیوندها وسست‌ها سست شده و چشم‌ها چیزی را درست نمی‌بیند و گوش‌ها، به خصوص گوش دل، برای شنیدن سخن باز نیست، حقیقتی به زبان نمی‌آید که گوش‌ی آن را بشنود و فضا از قیل و قال و بگو مگو و صورت و تصویر و ارتباطات الکترونیک پر شده است، گمان نکنیم که اینها صرف یک عارضه است و به آسانی می‌توان آن را علاج کرد، اینها نشانه ضعف و فتوری است که در نظم عالم جدید، مخصوصاً هنگام گسترش سریع آن، پدید آمده است. مشکلات عالم کنونی، مشکلات موقتی و زودگذر نیست، این مشکلات حوالت تاریخی بشر کنونی است» (داوری، ۱۳۷۸: ۱۱۹).

داوری، سعی می‌کند راه حلی جهت گذار از تجدد ارائه کند. او می‌نویسد: «برای اینکه در معاش و مصرف و حتی در تعیین نیازمندی، نیازمند غرب نباشیم باید طرح جامعه‌ای را انداخت که در آن جای هر چیزی و من جمله جای توسعه معین باشد و مردم در آن جامعه احساس کنند که در خانه و با یار و ديار خود هستند» (داوری، ۱۳۷۱: ۱۲). از نظر داوری، تنها راه رهایی، تذکر است.

اگر ذکر و فکر تحقق یابد، آزادی از حوالت تاریخی حاصل می‌شود. انس با گذشته و تفکر در آن، آدمی را مستعد تفکری جدید می‌کند. هر چند دست یافتن به آن در عصر کنونی، آسان نیست (داوری، ۱۳۵۷: ۱۴۶).

داوری در جای دیگری، آگاهی نسبت به وضعیت تاریخی خود و تمدن غربی را زمینه‌ساز رهایی از وضع موجود می‌داند و می‌نویسد: «برای نجات از چیرگی غرب، باید نسبت به وضع تاریخی خود، در ارتباط با گذشته‌از یکسو و با تمدن غربی از سوی دیگر، تذکر و خود آگاهی پیدا کنیم. غرب هم برای تفکر، نیازمند به هم‌زمانی با متفکران قیل و سقراط است و از طریق این هم‌زمانی باید آشنای از متفکران شود» (داوری، ۱۳۵۷: ۹۸). از نظر داوری، همه عالم غربزده‌اند و برای نجات از این غربزدگی باید با تمامیت تاریخ غرب آشنا شد. به بیان دیگر، از تمدن غربی فرعی بر شناخت فلسفه غرب است. او در این خصوص می‌نویسد: «تمدن غربی، حاصل و فرع فلسفه است و نه فقط غرب را بدون رجوع به فلسفه و به طور کلی تفکر آن نمی‌توان شناخت، بلکه می‌گوییم، اگر فلسفه غربی نبود، تمدن کنونی هم تحقق نمی‌یافت. این را هم گفته‌ام که تمام عالم در عصر کنونی غربزده است و برای اینکه قومی از غربزدگی منطح نجات یابد، آشنایی با تمامیت تاریخ غرب ضرورت دارد.» (داوری، ۱۳۵۷: ۱۴۱).

داوری معتقد است که تفکر باید از قید تکنیک رهایی پیدا کند. او خاطر نشان می‌کند: «اگر تفکر از بند تکنیک نجات یابد، می‌تواند از بیشتر موقفت‌ها و پیشرفت‌هایی که در علم و تکنیک به دست آمده است، برخوردار شود. وقوع این امر در عالم کنونی و با رأی و عقل معمولی، وهم و سودایی بیش نیست» (داوری، ۱۳۶۷: ۱۴۵-۱۴۱). این فیلسوف ایرانی، معتقد است نیروی تفکری که به غرب، قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داده است به پایان رسیده است و غرب کم‌کم مستعد انقلاب می‌شود (داوری، ۱۳۶۷: ۱۷۰). داوری، در خصوص راهکار خویش جهت گذار از غربزدگی می‌نویسد: «پاسخ من بسیار کوتاه است؛ انقلاب بزرگ، گشایش عالم عدل از اصطلاحات بر ساخته من نیست، بلکه امید دردمندان و دینداران است» (داوری، ۱۳۷۵: ۱۱۴). داوری، از انقلاب اسلامی به مثابه راه‌حلی بنیادین جهت غلبه بر تجدد دفاع می‌کند و این انقلاب را واکنشی در مقابل غربزدگی

زندند نظم عالم موجود و پدید آورنده نظم جدیدی باشد که شاید بسیاری از اشیاء، علوم، وسایل و ابزار عالم مدرن در آن حفظ شود اما قانون فرمانروایی آن قانون مدرنیته نباشد (داوری، ۱۳۷۵: ۱۳۷). داوری بسر آن استت در برابر آزادی غربی که روگرداندن از حق و قبول طاعت نفس است، آزادی دیگری را مطرح کند که بر آموزه‌های دینی استوار است. او خاطر نشان می‌کند انقلاب اسلامی، انقلاب بورژوا دموکراتیک نیست و به این نتیجه می‌رسد که آزادی حقیقی هنگامی تحقق می‌یابد که مردم از سلطه نفس اماره خویش و دیگری رها شوند و تبعیت از احکام شریعت را بپذیرند. آزادی در اسلام این است که ما از قید و بندهای نفس اماره رها شویم و نفس اماره هیچ کس بر ما حاکم نباشد. در این صورت است که عملاً استبدادی در کار نخواهد بود و اجرای حدود و احکام شرع، عین رضای مردم خواهد بود(داوری، ۱۳۶۴: ۶۸). عدالت، مفهوم دیگری است که نزد داوری، معنایی متفاوت پیدا می‌کند. داوری، عدالت را به عنوان موضوعی مرتبط با توزیع منابع مادی نمی‌بیند. از نگاه او، سهم بردن افراد از مزایای دنیوی دلیلی بر تحقق جهانی عادلانه در تاریخ مدرن نیست، چرا که قدرت و اقتدار بشر در خدمت نفسانیت است و اگر از مزایای عادی آن سهمی به مردم بعضی مناطق زمین رسیده است، گمان نباید کرد که تاریخ جدید بشر رو به سوی عدل دارد، بلکه ششانی از وجود بشر که قبلاً تحت الشعاع ساحت‌های دیگر بود در دوره جدید ساحت غالب وجود بشر شد و در فرهنگی که از این غلبه بر آمد وضع تازه عین عدل قلمداد گردید(داوری، ۱۳۵۹: ۱۸). داوری، عدالت را به عنوان مبنی شدن اعمال و رفتار انسان‌ها بر اعتقاد تعریف می‌کند و می‌نویسد: «برای برقراری نظام فاضله و عادلانه، باید مردمان یا گروهی از ایشان با عدل آشنا شوند و عدل در وجودشان تحقق یابد و عمل و اعتقادشان یکی شود و پیداست که اگر اعمال و رفتار یک قوم ربطی به اعتقادات و آرای ایشان نداشته باشد، بیمار و فاسدند(داوری، ۱۳۵۹: ۱۳).

از نظر داوری، عدالتی که از سوی حکومت اسلامی تضمین می‌شود باید از طریق ارزش‌های اسلامی که از نظر او رضایت مردم را برآورده می‌کند تعریف شود(داوری، ۱۳۶۴: ۴۲). داوری، سعی می‌کند با مفهوم تفکر از تمدن غرب گذر کند و به سوی جامعه‌ای دینی پیش رود. او مطرح می‌کند که «تفکر، فراخوانده شدن از سوی حق است و وقتی کسی یا کسانی به سوی حق فرا خوانده می‌شوند استعداد سخن حق کم و بیش در همه جا ظهور می‌کند و اساس تمدن و به طور

جهان‌شبهه ۱۱ اسفند ۱۳۹۵ | ۲ جمادی‌الثانی ۱۴۳۸ |

باشد که شاید بسیاری از اشیاء، علوم، وسایل و ابزار عالم مدرن در آن حفظ شود اما قانون فرمانروایی آن قانون مدرنیته نباشد (داوری، ۱۳۷۵: ۱۳۷). داوری بسر آن استت در برابر آزادی غربی که روگرداندن از حق و قبول طاعت نفس است، آزادی دیگری را مطرح کند که بر آموزه‌های دینی استوار است. او خاطر نشان می‌کند انقلاب اسلامی، انقلاب بورژوا دموکراتیک نیست و به این نتیجه می‌رسد که آزادی حقیقی هنگامی تحقق می‌یابد که مردم از سلطه نفس اماره خویش و دیگری رها شوند و تبعیت از احکام شریعت را بپذیرند. آزادی در اسلام این است که ما از قید و بندهای نفس اماره رها شویم و نفس اماره هیچ کس بر ما حاکم نباشد. در این صورت است که عملاً استبدادی در کار نخواهد بود و اجرای حدود و احکام شرع، عین رضای مردم خواهد بود(داوری، ۱۳۶۴: ۶۸).

عدالت، مفهوم دیگری است که نزد داوری، معنایی متفاوت پیدا می‌کند. داوری، عدالت را به عنوان موضوعی مرتبط با توزیع منابع مادی نمی‌بیند. از نگاه او، سهم بردن افراد از مزایای دنیوی دلیلی بر تحقق جهانی عادلانه در تاریخ مدرن نیست، چرا که قدرت و اقتدار بشر در خدمت نفسانیت است و اگر از مزایای عادی آن سهمی به مردم بعضی مناطق زمین رسیده است، گمان نباید کرد که تاریخ جدید بشر رو به سوی عدل دارد، بلکه ششانی از وجود بشر که قبلاً تحت الشعاع ساحت‌های دیگر بود در دوره جدید ساحت غالب وجود بشر شد و در فرهنگی که از این غلبه بر آمد وضع تازه عین عدل قلمداد گردید(داوری، ۱۳۵۹: ۱۸). داوری، عدالت را به عنوان مبنی شدن اعمال و رفتار انسان‌ها بر اعتقاد تعریف می‌کند و می‌نویسد: «برای برقراری نظام فاضله و عادلانه، باید مردمان یا گروهی از ایشان با عدل آشنا شوند و عدل در وجودشان تحقق یابد و عمل و اعتقادشان یکی شود و پیداست که اگر اعمال و رفتار یک قوم ربطی به اعتقادات و آرای ایشان نداشته باشد، بیمار و فاسدند(داوری، ۱۳۵۹: ۱۳).

از نظر داوری، عدالتی که از سوی حکومت اسلامی تضمین می‌شود باید از طریق ارزش‌های اسلامی که از نظر او رضایت مردم را برآورده می‌کند تعریف شود(داوری، ۱۳۶۴: ۴۲). داوری، سعی می‌کند با مفهوم تفکر از تمدن غرب گذر کند و به سوی جامعه‌ای دینی پیش رود. او مطرح می‌کند که «تفکر، فراخوانده شدن از سوی حق است و وقتی کسی یا کسانی به سوی حق فرا خوانده می‌شوند استعداد سخن حق کم و بیش در همه جا ظهور می‌کند و اساس تمدن و به طور



کلی سیاست هم که از ششون آن است گذاشته می‌شود و به خصوص اگر سیاست، سیاست دینی باشد، تفکر مستقیماً به سیاست مدد می‌رساند» (داوری، ۱۳۵۹: ۶).

داوری، در برابر نظام لیبرال دموکراسی غرب که فردگرایی و سودگرایی را مدنظر قرار می‌دهد، بر حکومت دینی تأکید می‌ورزد، چرا که در حکومت دینی، خیر جمعی در پرتو دین تعریف می‌شود و اقتدار مشروع حکومت از دل احکام دینی بیرون می‌آید(داوری، ۱۳۶۴: ۴۳).

داوری، تلاش می‌کند تا روشن کند که جوامع غربی به طریق آزادی نیستند و صرف نظر از استبدادی که در غرب از طریق صورت دادن به آرای همگانی غلبه پیدا کرده است به نظر می‌رسد که دموکراسی نیز در یک دوره بحران وارد شده است یا لاقلی می‌توان گفت که دموکراسی در غرب وضع مستحکمی ندارد(داوری، ۱۳۷۵: ۱۴۵).

به نظام سیاسی موجود دل‌بستگی ندارد یعنی نه دموکراتیک است، نه سوسیالیست و نه به هیچ ایسم دیگری بستگی دارد» (داوری، ۱۳۷۵: ۱۵۲). داوری، در برابر ایدئولوژی‌های انسان محور، به سوی ایدئولوژی ولایت محور رو می‌آورد و عنوان می‌کند که ولایت، باطن حکومت اسلام است (داوری، ۱۳۶۴: ۶۷).

او، توضیح می‌دهد دین و شریعت هم بر خلاف تصور اغلب روشنفکران که آن را به اصطلاح امر وجدانی و محدود به اعمال عبادی و عبادات می‌پندارند، متضمن احکام و قوانین سیاسیست و تدبیر امور مملکت و امت است (داوری، ۱۳۷۵: ۴۵). از نظر داوری، انقلاب اسلامی، صرفاً یک انقلاب ضد استبدادی نیست، بلکه ماهیت دینی و معنوی دارد. این انقلاب باید بالاخره، وضع خاص تاریخی ما را که استبداد خاص محمدرضا شاهی یکی از مظاهر آن است زیر و زبر کند و ما را از این ورطه غربزدگی ناقص، انفعالی و منحط که در آن درافتاده‌ایم بیرون بیابود که مجال تفکر پیدا کند (داوری، ۱۳۶۴: ۷۷). انقلاب دینی می‌تواند برهم آن دست زند» (داوری، ۱۳۶۷: ۱۱۲).